

# انجمن مقدس ملی اصفهان

و

## حکومت نیرالدوله

لقمان دهقان نیری\*

«قسمت اول»

امین السلطان، صدراعظم، مصلحت چنان دانست که به آقاجانی تلگراف کرده و خبر

\* - دکترای تاریخ و عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

۱- ابوالفتح میرزا پسر حسام السلطنه (فاتح هرات) که قبلاً هم از سوی پدرش به حکومت اصفهان منصوب شده بود. به نقل از مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد دوم، زوار، ۱۳۶۳، ص ۱۷۴.

۲- نظام السلطنه روز ۲ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق از اصفهان رفت.

۳- برای آشنایی بیشتر مراجعه کنید به: شرح حال رجال ایران، صص ۹۱-۸۶ و محمدیوسف ریاضی هروی، عین الوقایع، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۵۲.

۴- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۲۵، ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۵.

اما هنگامی که در سال ۱۳۳۶ ق درگذشت اموال و ثروتی که از راه غارت مردم به دست آورده بود بر باد فنا رفت. به گفته مهدی بامداد، نیرالدوله شخصی بوده است متفرعن و خودپسند و مانند اکثر حکام و ولات و وزرا طماع و آفاد. این شاهزاده که به حکومتش در اصفهان در منابع اشاره نشده و یا ما ندیده ایم - و در این مقاله به برخوردهای وی با روحانیون، مردم و طرز حکومتش با استناد به نوشته‌های روزنامه انجمن خواهیم پرداخت - از ناپاکترین حکامی است که در احتکار نان مردم مشهد و خراسان دست داشت.<sup>۳</sup> روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان اظهار کرد که «بعضی طالب حکومت اولی و طایفه‌ای هوادار ثانی. تا چه مقدر باشد».<sup>۴</sup>

هنگامی که صحبت از عزیمت نظام السلطنه به شیراز و فارس شد، روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان خبر داد که شاهزاده مؤیدالدوله<sup>۱</sup> نامزد حکومت اصفهان گردیده، اما صبح روز پس از حرکت نظام السلطنه به شیراز،<sup>۲</sup> خبر رسید که حضرت والا نیرالدوله مأمور حکومت اصفهان شده است.

سلطان حسین میرزا ملقب به نیرالدوله، پسر پرویز میرزا نیرالدوله (پسر فتحعلی شاه قاجار) پس از فوت پدرش که غالباً در خراسان بود و حکومت سبزوار و نیشابور را داشت، ملقب به نیرالدوله گردید. وی اکثر املاک خوب و مرغوب نیشابور را به تصرف خود در آورد و بزرگترین مآلک نیشابور شد.



خدمت جناب مستطاب حجة الاسلام

فقاهی نجفی مدظلّه العالی بندگان اعلیٰ حضرت سادس کویون  
 شایسته ای صلوات الله علیه و سلمه و سلطانه بنا بحال بر عیسی که  
 در باره امالی اصفهان دارند و همیشه بذل توجّه مخصوص  
 میفرمایند در این موقع نواب مستطاب اشرف والا  
 شاهزاده نیرالدوله دام اقباله را که در قواعد حکومت و سلوک  
 و مردم داری از اشخاص درجه اول هستند بکومت ارا  
 انتخاب و مأمور نموده اند و ایشان را تیه نزدی روانه خوا  
 شد چمن اطلاع خاطر شریف عرض شد که بفرموی امالی  
 لطف فرموده اطلاع کشا که بذل توجّه شایسته باشند

مذاکره انجمن متفکری علی شنبه

ایالت کبری نظام سلطنته جمده آماه بسمت شیراز بنابر  
 انوریت که در استند حرکت فرمودند چنانکه باقی نوشته  
 بودیم حضرت والا مؤیدالدوله بکومت اصفهان تعیین شده  
 بودند بنابر تلگرافی که ثانیاً از دارالکتابه مجاربه شده چنان  
 میکاریم حضرت والا نیرالدوله نامور بکومت اصفهان  
 بعضی نواب حکومت اولی و طائفه بودار ثانی تا چهره  
 این تلگراف را تا بک عظم از طهران مجاربه نمودند

آج ۱

انتصاب نیرالدوله را به او بدهد: «خدمت جناب مستطاب حجت الاسلام آقاجفی مدظله العالی بندگان اعلیٰ حضرت... بنا به کمال مرحمتی که درباره اهالی اصفهان دارند و همیشه بذل توجه مخصوص می فرمایند، در این موقع نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده نیرالدوله دام اقباله را که در قواعد حکومت و سلوک و مردم داری از اشخاص درجه اول هستند به حکومت دارالسلطنه انتخاب و مأمور فرمودند و ان شاء الله بدزدی روانه خواهد شد. محض اطلاع خاطر شریف عرض شد که به عموم اهالی لطف فرموده اطلاع شاهانه باشند. ۲ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق. اتابک اعظم.»

به نظر می رسد خواست مردم اصفهان و یا برخی از علمای آن، انتصاب نیرالدوله نبوده. شاید به علت سوابقش در خراسان و عدم رضایت روحانیون مشهد از او. محتوا و لحن تلگراف و تأکید بر رأی ملوکانه از سوی سیاسی زیرکی چون اتابک بی حکمت نبود. روز سه شنبه ۶ جمادی الاول، اتابک، تلگراف دیگری زد. در این تلگراف که آنرا در انجمن قرائت کردند و خطاب به علمای اصفهان بود، نخست وزیر در پاسخ تلگراف علمای اصفهان که درخواست حکومت مؤیدالدوله را کرده بودند، نوشت: «خود آقایان حجج اسلام بهتر می دانند که انتخاباتی که مخلص می نمایم برای هوی و هوس نبوده، فقط برای ملاحظه

حفظ نظم و آسایش اهالی و راحت بندگان خداست...» امین السلطان با لحنی دوستانه از علمای اصفهان خواست با خیالات او همراهی کنند. وی تضمین داد که مؤیدالدوله به مأموریت دیگری منصوب شده است.<sup>۵</sup> نمایندگان اصفهان در تهران و حتی حاج ملک التجار و امین الضرب هم با ارسال تلگرافهایی برای آقاجفی کوشیدند، به وی بقبولانند که نیرالدوله از مؤیدالدوله بهتر است و حکومت دومی صلاح نیست. در تلگراف تصریح شده بود:

۵- همان، ص ۸، قبل از به توپ بستن مجلس، محمدعلی شاه او را به حکومت تهران منصوب کرد.

«تعهداتی که لازمه آسایش مردم و آسودگی و رفاه اهالی اصفهان است، حاصل شده.»<sup>۶</sup> اصفهان کوتاه آمد و آقاجفی پذیرفت. اما نه بدون شرط و شروط! در تلگرافی که روحانی ارشد شهر برای اتابک فرستاد کوشید به نیرالدوله تفهیم کند به جایی می‌رود که انجمنش به شدت قوی است و روحانیونش دقیق؛ و قبل از او، مردان مقتدری چون ظل‌السلطان و نظام‌السلطنه در آن حاکم بوده‌اند: «داعیان و همه اهل مملکت فرمایشات مسطاعه دولت را اطاعت می‌نماید. چون تشیید مجلس انجمن ایالتی اصفهان هم مکنون خاطر مبارک است، استدعای عموم اهل مملکت اینکه حسب الامر مبارک مقرر شود، احکام مجلس انجمن را جاری فرمایند و رفاهیت عموم را ملحوظ فرمایند. که عموم مملکت مشغول دعاگویی دولت علیه است. داعی شیخ محمدتقی.»<sup>۷</sup> آقاجفی می‌خواست اهمیت انجمن اصفهان را یادآور شود. اینکه به صراحت نوشت و از صدراعظم خواست که به والی جدید بفهماند که باید احکام مجلس انجمن را جاری کند، نشان از اقتدار انجمن و دلبستگی اصفهانی‌ها به این نهاد مدنی و مردمی بود.

اما این همه کار نبود. آقاجفی در تلگراف دیگری برای ملک‌التجار، شروطش را که اجرای احکام انجمن و رفاهیت

حال مردم اصفهان بود یادآور شده و از او خواسته بود با نیرالدوله صحبت کند. تلگراف نیرالدوله به حجت‌الاسلام که بسیار هم او را با القاب محترمانه خطاب کرده است نشان می‌دهد که حاکم جدید اصفهان پیام انجمن مقدس ملی آن شهر را درک کرده است:

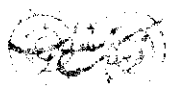
«... تلگراف حضرت مستطاب عالی دایره به رعایت و طرفداری ضعفا و تقویت و اجراء مسطالب ایالتی و حفظ لوازم امنیت [که] به جناب جلالتمآب ملک‌التجار مرقوم فرموده بودید، عز وصول بخشید. در این مسافرت [دو] مقصد بزرگ منظور است. یکی سعادت ملاقات حضرت مستطاب عالی و سایر حجج اسلامیه و دیگر حفظ امنیت و رفاه و آسودگی ملت و همراهی با نیت مقدسه دولت جاوید آیت و اجرای قوانین عدلت و مشروطیت و از خداوند می‌خواهم هر دو مقصود حاصل شود. نیرالدوله.»<sup>۸</sup>

نیرالدوله هنوز به اصفهان حرکت نکرده بود که روز جمعه نهم جمادی‌الاول، حادثه عجیب و حیرت‌انگیزی در اصفهان اتفاق افتاد: اکبر میرزا، پسر ظل‌السلطان، مونس‌السلطنه مادر خود را که در خانه ثقة‌الاسلام - حاج آقانورالله - متحصن بود، کشت! این حادثه که در نوع خود بی‌نظیر بود، موجب اغتشاش در شهر شد. مردم به طرفداری از ثقة‌الاسلام برخاستند. انجمن تعطیل شد و همه خواهان اخراج

منشی‌باشی - از عوامل بسیار مهم دستگاه استبدادی ظل‌السلطان - و پسران شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان گردیدند.<sup>۹</sup> انجمن هم تلگرافی به همین مضمون برای مجلس شورای ملی فرستاد. مجلس نوشت اقدامات لازمه به عمل خواهد آمد. همه از مردم می‌خواستند که آرامش شهر را حفظ کنند. لکن مردم، همچنان، خواهان اخراج منشی‌باشی و پسران ظل‌السلطان بودند. بالاخره خبر رسید که این اشخاص شهر را ترک کرده‌اند.<sup>۱۰</sup>

اصفهان به هم برآمده بود. اغلب اهالی کار و کسب را تعطیل و در مسجدشاه گرد آمده بودند. نیرالدوله، والی جدید اصفهان که هنوز در تهران بود، سیزدهم ماه تلگراف بسیار مؤذبانه‌ای به آقاجفی که او را در جریان این حادثه تکان‌دهنده قرار داده بود، مخابره کرد و اطلاع داد که شاه و صدراعظم در جریان موقوفه قرار گرفته‌اند. آن دو برای اصلاح کار دستوراتی صادر کرده بودند. والی خبر داد که خود روز پنجشنبه حرکت خواهد کرد. توصیه‌هایی هم داشت: «هیچ صلاح و تصویب ندارم که دکانین بسسته و اجساع در مسجدشاه فراهم باشد. مخصوصاً تمنا دارم که جد و جهد فرمایید دکانین را باز نموده و هیأت اجتماع مسجد را مستغرق فرمایند...»

۶ و ۷ - همان، سال اول، ش ۲۶، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ق. صص ۲۳-۲۴.



بعد از خواندن تلگراف مردم بنای فریاد را گذاشتند که ما ایمن نیستیم. مرتکبین حتماً باید بروند و تا حال نرفته‌اند.<sup>۱۱</sup>

اتابک نیز در تلگرافی به عموم اهالی اصفهان، ضمن اظهار تأسف، از آنان خواست متفرق شوند و رسیدگی به این غایله را به تیرالدوله واگذارند که قرار بود پنجشنبه چاپاری (سریع و بدون تشریفات) به اصفهان حرکت کند. صدراعظم تصریح کرده بود که اصلاح کلیه امور به عهده دولت است نه مردم.<sup>۱۲</sup>

مردم اصفهان که از عواقب کار می‌ترسیدند، خود به تلگرافخانه رفته و به رئیس دولت تلگراف زدند. در تلگراف مردم نکاتی است که نشان‌دهنده درک سیاسی و واهمه‌شان است از اینکه نکند آنان وجه‌المصالحه قرار گیرند: «ماها نه وارث مونس السلطنه و نه مدنی قسطل او هستیم.» مضمون صحبتشان آن بود که وقتی این اشخاص متهور و جسور و مقتدر با مادر خود چنین می‌کنند، با ضعفا و فقرا چه خواهند کرد. آخر حرفشان نشان‌دهنده عدم وجود قانون و اصول و مایه ناامیدی آنهاست: «اگر مستظمانه عارض شویم، سرحمتی نمی‌شود. اگر به قونسلخانه متوسل شویم می‌فرمایند هتک حرمت ملت و دولت می‌باشد. اگر خودمان در مقام حفظ خود برآسیم مقصر دولت و ملت می‌شویم. تکلیف ما ضعفا چیست.»<sup>۱۳</sup>

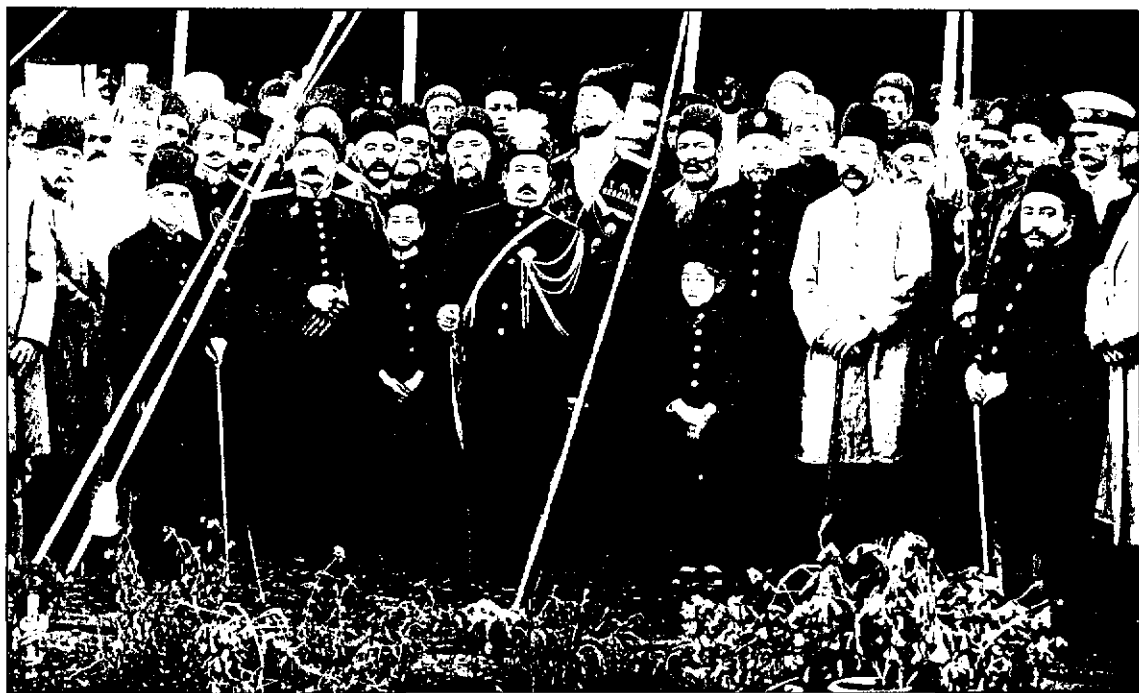
تیرالدوله - حاکم اصفهان - که تلگرافی هم از حاجی محمد حسین کازرونی برجسته‌ترین تاجر شهر و رئیس شرکت اسلامی و کمپانی مسعودیه اصفهان دریافت داشته بود، ضمن تشکر از او، از اینکه وی پیشقدم استعمال مصنوعات و منسوجات داخله شده است به تحسین او پرداخت. حاکم در ۷ جمادی‌الاول بشارت داده بود که ملاقات نزدیک است.<sup>۱۴</sup>

اصفهان همچنان در تب و تاب داستان کشته‌شدن مادری به دست پسرش که فرزند ظل‌السلطان بود، می‌سوخت. تلگراف‌های زیادی از تهران شد. دو برادر روحانی بزرگ اصفهان به ظاهر، خواه از سر صدق و یا بدان جهت که صدراعظم و طباطبایی از آنان خواسته بودند، مردم را به آرامش دعوت می‌کردند. اما کسانی محرک مردم شده و نمی‌گذاشتند کارها به روال عادی خود باز گردد و کسبه مغازه‌های خود را باز کنند و از ازدحام و شورش دور شوند.<sup>۱۵</sup> ظل‌السلطان که اوضاع را به زبان خود می‌دید، با ارسال تلگرافی کوشید نظر دوستی علما و اعضای انجمن را جلب کند. خطری که او اینک احساس می‌کرد، امکان از دست رفتن اموالش بود که در صورت نفی بلد شدن خود و فرزندانش بعید نبود انجمن حکم بر تصرف اموال و دارایی‌هایی بدهد که او در طی نزدیک به نیم قرن، آنها را در

اصفهان جمع‌آوری کرده بود. حاکم مقتدری که زمانی نامش ترس بر جان رعایا می‌انداخت، اینک به التماس افتاده بود و خود را در حریم امن قانون شرع و مشروطه و دولت و شاه و اجانب می‌شمرد: «.. ایسنجا بسعضی عناوین ذکر می‌شود که بسد کلی مخالف بسا عالم مشروطیت و عدالت و مساوات است... از مجلس محترم سؤال می‌نمایم که در صورت صدق که این عناوین شده باشد از چه مآخذ بوده و چه علت داشته. کسی نمی‌تواند از خانه و زندگی خود صرف‌نظر نماید و از هستی خود بگذرد.»

سپس دست به تهدید می‌زند: «مجلس مقدس شورای ملی هم هرگز راضی بد این مطلب نیست و اقدامات لازمه خواهد کرد. دولت هم به تکلیف خود عمل می‌نماید.» و چون کم می‌آورد و می‌ترسد دولت و مجلس هم حریف مردم و انجمن اصفهان - کسانی که با او مخالفت می‌کردند - نشوند، ضعف را کامل می‌کند و پای دولتهای خارجی را به میان می‌کشد: «بهتر آن است که قسمی از طرف انجمن اقدام بشود که حاجت به این ترتیبات، بلکه اقدام خارجه نشود و مجبوراً سفرای خارجه مداخله نکنند. چون من خودم مؤسس این انجمن هستم، محض ادای

۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ - همان، ص ۵، ۶، ۷.  
۱۴ - همان، ص ۸.



ظل السلطان در کنار محمدعلی شاه و عده‌ای از رجال کشور پس از بازگشت به تهران

از طبع خارج شده و به زودی خواهد رسید. انجمن اصفهان خود چند هفته‌ای بود که انتخابات انجمن را تدارک می‌دید. مجلس و دولت، اینک در صدد بودند با تصویب اصولی، انجمنها را نظم دهند و تدریجاً آنها را مهار کنند. شرح مذاکرات انجمن در تاریخ ۳ جمادى الثانی حاکی از آن است که مناسبات انجمن و حکومت حسنه بوده و نایب‌الایاله رسماً اعلام می‌دارد که خادم انجمن است.<sup>۲۲</sup>

۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸- همان، س اول، ش ۲۷، ۲۵ جمادى الاول، ۱۳۲۵ ق. ص ۴-۶.

۱۹- همان، سال اول- ش ۲۸، ۳ جمادى الثانی ۱۳۲۵ ق. ص ۸.

۲۰ و ۲۱- همان، س اول، ش ۲۸، ۳ جمادى الثانی ۱۳۲۵ ق. ص ۳.

۲۲- همان، س اول، ش ۲۹، جمادى الثانی ۱۳۲۵ ق. ص ۳ و ۴.

۲۳ جمادى الاول به اصفهان وارد شده است.<sup>۱۹</sup> حضرت والا به محض ورود، شاگردان مدرسه ایتام را به حضور پذیرفت و آنها را مورد تفقد قرار داد و مبلغ بیست و پنج تومان هم به آنان کمک کرد.<sup>۲۰</sup> با ورود والی جدید و استقرار در مقر حکومتی، نخستین پرونده‌ای که رسماً از سوی انجمن به وی ارجاع شد، عریضه مردم گندمان بود که ضرغام‌السلطنه آنان را قتل و غارت کرده و زندهایشان را به اسارت برده بود. انجمن احقاق حق آن ستمدیدگان را از حکومت خواست.<sup>۲۱</sup>

شاهزاده متصرف‌الدوله که به نمایندگی از نیرالدوله در جلسات انجمن شرکت می‌کرد، تلگرافی از علی‌اصغرخان امین‌السلطان - صدراعظم - ارائه داد که در آن اطلاع داده بودند، نظامنامه ایالتی

تکلیف، اول اظهار کردم و خیلی طسالمیم که مسجیور بسه بعضی اقدامات دیگرم نکنند. در هر صورت و هر حال من حالا اصفهانیم و نیکنایمی شما را طالبیم...»<sup>۱۶</sup> ۱۵ جمادى الاول.

بعد از آنکه این تلگراف در انجمن قرائت شد، بعضی از شورشیان صدا برداشتند که چه از جان اهالی اصفهان می‌خواهند.<sup>۱۷</sup>

سید عبدالله بهبهانی هم با ارسال تلگراف نسبتاً تندی به دو روحانی بزرگ اصفهان، به آنان هشدار داد که مخالفان مشروطه اوضاع اصفهان را در تهران دگرگونه جلوه می‌دهند. وی صراحتاً از آن دو و سایر علمای اصفهان خواست که مردم را آرام کنند.<sup>۱۸</sup>

از متن دو خبر چنین برمی‌آید که نیرالدوله در عصر جمعه



نیروالدوله در میان جمعی از مستبدین در کنار مشروطه خواهان

نفر که از همان حکومت اظهار رضامندی داشتند. انجمن نمی دانست حق با کیست. مسأله نان شهر، همچنان معضل لاینحلی بود. مردم نانها را به انجمن آورده و نشان اعضا دادند. «الحق والانصاف مرکب از همه چیز بود الا آرد گندم». نایب الایاله که نماینده والی هم بود و می کوشید تا راهی برای رفع مشکل بیابد.<sup>۲۷</sup> در نهایت به همان شیوه ای متوسل شد که در تاریخ ما مرسوم است و مسی بایست: عَلاَفها را بازداشت کرد. دوستان آنها در انجمن که قطعاً برخی، دستی هم

مجلس شورای ملی، با ارسال تلگرافی از عموم علمای اعلام و اعیان و تجار و افراد ملت خواست که شب چهاردهم ماه را که مصادف با سالگرد دستخط مشروطیت بود، جشن بگیرند و چراغان کنند.<sup>۲۵</sup> مردم اصفهان، به نوشته روزنامه، سنگ تمام گذاشتند تلگراف تبریکی هم میان تهران و اصفهان در همین باب مبادله شد.<sup>۲۶</sup> فضایی که در اصفهان ایجاد شده و تفاهمی که حکومت با انجمن نشان می داد، بهترین وسیله برای حل مشکلات عمومی بود که می دانیم در جامعه ای مانند جامعه یک صد سال پیش ایران، حد و اندازه نداشت: از قمشه پنجاه نفر از حکومت آن دادی شده بودند. با وجود این، عریضه ای از همان شهر رسید با مهر پنجاه شصت

در همین رابطه، به نوشته روزنامه، میانه حاکم و آقاجفی نیز حسنه است. روزنامه با استقبال از جو موجود، آن را به نفع عامه مردم اصفهان ارزیابی می نماید. گرچه در این تاریخ گرانی نان و احتکار گندم از سوی کسانی که روزنامه آنها را «مستبدین» خطاب می کند و آنان را از خشم مردم می ترساند، اسباب نگرانی مردم شهر است.<sup>۲۳</sup>

روز جمعه ۸ جمادی الاخر ۱۳۲۵ ق. انتخابات انجمن نظار و انتخابات انجمن به عمل آمد و قرار شد جهت تهیه نظامنامه داخلی انجمن از مفاد نظامنامه داخلی مجلس شورای ملی استفاده شود.<sup>۲۴</sup>

به نظر می رسد در این تاریخ دولت و ملت دست به هم داده و یکدل و یکزبان گشته بودند.

۲۳- همان، ص ۸.

۲۴ و ۲۵- همان، ص اول، ش ۳۰.

۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق. صص ۲-۱.

۲۶- همان، ش ۳۱، ص اول.

۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق. ص ۳.

۲۷- همان، ص ۴.

در سود داشتند، کوشیدند از راههای مسالمت‌آمیز مشکل را حل کنند. منتصرالدوله علاءفها را آزاد نساخت. قرار شد انجمن کمیسیونی را معین کند. ثقة‌الاسلام موافقت کرد.

هیأتی مرکب از دوازده نفر تشکیل شد در «عدالتخانه باغ کاج». اکتون علاءفها و محتکران که ترس برشان داشته بود حاضر شدند، گندم را به قیمت معین شده از سوی انجمن عرضه کنند. به شرط آنکه ملاکین هم به همان قیمت بدهند.<sup>۲۸</sup>

نکته مهم دیگری که اشاره به آن لازم است، شکایت از دزدی‌هایی بود که شبها در اصفهان صورت می‌گرفت. در یک مورد منزل میرزا هادی جواهری، وکیل اصناف اصفهان را به سرقت بردند که او به تهران شکایت کرد و وزیر داخله با ارسال تلگرافی، نیرالدوله را مورد شماتت قرار داد که شاکی اظهار داشته شبی پنجاه خانه را در اصفهان سرقت می‌نمایند. «بسعلاود شیبی نیست که در اصفهان دزدی و سرقت نشود. وقوع این اتفاقات با انتظامات حضرت والا بعید و لازم است اقدامات سریعه در تسعیین و دستگیری سارقین فرموده... و ترتیبی بدهید بعد از این. این‌طور اتفاقات بد ظهیر نرسد.» وزیر داخله.<sup>۲۹</sup>

حاکم موضوع را به انجمن احاله داد. انجمن پس از بررسی به این نتیجه رسید که اولاً چیز

مهمی از خانه آن شخص ربوده نشده و ثانیاً این اتفاق یک شب پیش از ورود حضرت والا به اصفهان صورت گرفته است. انجمن طی گزارشی نظرش را در مورد نیرالدوله و حکومت اعلام داشت: «سالها بود که اصفهان به این نظم و انتظام و آسودگی اهالی نبوده و از توجهات حضرت اشرف والا آقای نیرالدوله حکمران و نواب مستطاب سرکار منتصرالدوله کمال امنیت حاصل است...»<sup>۳۰</sup>

اینکه در این مقطع ناامنی و سرقت در اصفهان زیاد شده بود، دست کم از دو عامل نشأت می‌گرفت. نخست اینکه با برکناری ظل‌السلطان که با شدت و خشونت با خاطیان برخورد می‌کرد، و اعزام نظام‌السلطنه که مرد مقتدری بود به شیراز. خلاقکاران فرصت یافته بودند. عامل بعدی می‌توانست از توطئه‌ای ناشی شود که طرفداران ظل‌السلطان برای بدنام کردن حکومت جدید و ایجاد دردسر برای انجمن ایجاد کرده بودند و هدفشان هم آن بود که نظر دولت و مجلس شورای ملی را به این نکته جلب کنند که اصفهان ناامن است و برکناری ظل‌السلطان و اخراج فرزندانش از شهر کاری است اشتباه. گرچه در همین تاریخ، انجمن در صدد تشکیل نیرویی از داوطلبانی بود که آنها را مجاهد می‌نامید و لشکری بود از مردم سده که روزها تمرین نظامی می‌کردند.<sup>۳۱</sup> کار باارزش دیگری که در

همین روزها انجمن و حکومت به اتفاق انجام دادند، تثبیت قیمت گندم بود. روز ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق متوسط قیمت گندم در اصفهان از سوی کمیسیون منتخب انجمن، خرواری هفت‌تومان و دوهزار و ده‌شاهی تعیین گردید و مقرر شد که خبازها نان را از قرار هفت‌تومان به مصرف‌کنندگان بدهند. «که یک‌من شاهی، هفت عباسی باشد ولی نان خوب و پاکیزه و فراوان بنا شد حضرت والا ایالت کبری التزام سخت‌گرفته به همین قرار رفتار نمایند و ابداً تخلف نمایند. هرگاه تخلف نمایند مورد سیاست سخت خواهند شد»<sup>۳۲</sup>

اقدام مهم بعدی انجمن و حکومت، طرح شکایات تجار از ناامنی راهها در اطراف اصفهان بود. نماینده حکومت در انجمن قول داد یا حاکم صحبت کند و قراری برای امنیت راهها داده شود.<sup>۳۳</sup>

انجمن با اقتداری که به هم زده بود و با توجه به همراهی‌یی که حکومت اصفهان به آن نشان می‌داد در سر و سامان دادن به اوضاع کوشش داشت. در جلسه سه‌شنبه ۲۶ جمادی‌الثانی، ثقة‌الاسلام، رئیس انجمن مطالبی اظهار داشت که در جای خود بسیار مهم هستند. از نظر انجمن با استقرار مشروطه، جامعه

۲۸- همان، ص ۶.

۲۹ و ۳۰- ۳۱- همان، ص ۸-۶.

۳۲- همان، س اول، ش ۳۲، عُرّه رجب

۱۳۲۵ ق. صص ۱-۲.



می‌بایست به سوی نظم و آسایش برود و با استفاده از شاخص‌های قانونی مدنیت بیاید. وی گفت: «مطالب راجع به ضباط است. شنیدم بناء جریمه گرفتن گذارده‌اند. حق آنها مالیات گرفتن است. نباید دیناری جریمه بگیرند و تصرف در کارهای دیگر بنمایند به ضباط چه دخل دارد، باید آنها هم به علیه اطلاع بدهند دیگر در باب حبس است. قبل از تحقیق نباید کسی را حبس نمایند اول تحقیق است دویم حبس. تکلیف علیه است که بدون ملاحظه هرکس متظلم است، احقاق حق نماید و یا خود یا وکیل مدعی‌الیه او را بدون هیچ ملاحظه‌ای حاضر نماید و غور رسی نموده و ابدأ توصیه‌ای در این مقامات از کسی شنیده نشود»

نایب‌الایاله التزام داد که کسی را بدون تحقیق حبس نکند.<sup>۳۴</sup> انجمن شرحی به حکومت اصفهان نوشت و متذکر شد که انجمن حق نظارت بر ادارات را دارد و تصریح کرد که این دو نهاد «عسلیه و حکومتی هرکدام تکلیفی علیحده دارند و حق تجاوز ندارند»<sup>۳۵</sup>

انجمن کوشش داشت با جلب دوستی و همکاری حکومت و به خصوص دولت مرکزی به انجام اصلاحات بپردازد. برخی را تصور چنان بود و یا تمایل چنانکه با تشکیل نیروهای مردمی کم‌کم سر از اطاعت اصفهان و دولت در تهران بپسند و امنیت را به خطر اندازند. از گزارشهایی که مستصرالدوله - نایب‌الایاله - به انجمن داد، معلوم می‌شود، در

نجف آباد گروهی به مسلک فداییان درآمده و تشکیل نیروهای شبه‌نظامی داده بودند. حکومت معتقد بود که این امر «اسباب فساد اهالی خواهد شد».

انجمن مقدس اصفهان به انجمن محلی نجف‌آباد شرحی نگاشت و یادآور شد که اهالی بدانند قانونمند شدن مملکت یا تشکیل نیروهای نظامی مردمی نشانه مخالفت و دشمنی میان دولت و ملت نیست. «حاشا و کلا. بلکه تمام برای اتحاد و اتفاق و تشیید مبانی دولت و ملت است» سپس از انجمن نجف‌آباد خواست با «نواب والا معتمد همایون حاکم آنجا معاونت و همراهمی داشته باشند و مردم از حکومت اطاعت کنند و مالیات خود را بپردازند»<sup>۳۶</sup>

علی‌رغم کوششهای انجمن و همراهی‌هایی که حکومت نیرالدوله نشان می‌داد، مسئله امنیت راهها و تنظیم نشدن نرخ نان و گوشت و سایر مواد، برخی از کسانی را که آگاهی بیشتری داشتند و از خروج زر و سیم مملکت نگران بودند آزار می‌داد. در مکتوبی که در انجمن قرائت شد، یکی از شهروندان، نکات فوق را متذکر شده و رسیدگی جدی اعضای انجمن را خواسته بود.

ثقة‌الاسلام پاسخ داد که در این باره به حکومت اصفهان نوشته است. نگرانی رئیس انجمن آن بود که اگر انجمن به تهران مطلبی بنویسد، حمل به

شکایت از نیرالدوله و ناتوانی او در حفظ امنیت منطقه شود. از انجمن شرحی به نیرالدوله نوشته شد که همان را به تهران مخابره کند.<sup>۳۷</sup>

از دیگر کوششهای انجمن و به خصوص روزنامه آن، در این مقطع، توجه به امور فرهنگی است. روزنامه متوجه هست که بدون «تشکیل مدارس و ترویج و تشویق از معلم و متعلم» ترقی حاصل مملکت نمی‌شود. روزنامه با سودجستن از مراسمی که برای امتحان از کودکان مدرسه «ایتام» که به دعوت حاج آقا نورالله از اعیان و اشراف به عمل آمده بود، فرصت یافت از کوششهای فرهنگی انجمن و بزرگان شهر یاد کرده و آنها را برای افزایش این‌گونه خدمات تشویق نماید. نکته ظریف اعتراضات برخی افراد بود به ناامنی راهها و شوارع. ثقة‌الاسلام به عنوان رئیس انجمن به حضرت‌الاولا پیغام داد:

«چرا باید راهها ناامن باشد و احدی از دست سارقین آسوده نباشند چرا در صد امنیت بر نمی‌آید این سرباز و قزاقی که الان موجب ملت می‌برند وجود آنها را چه فایده. بودن سرباز و قزاق فقط محض آسودگی عموم و امنیت شوارع است. چرا قزاق نمی‌فرستید که راهها را امن نمایند»<sup>۳۸</sup> ناامنی در شهر و اطراف و ایالت بالا گرفته بود. به آنها خواهیم پرداخت.

۳۳ و ۳۴ و ۳۵- همان، ص ۵، ۷، ۸.  
۳۶- همان، س اول، ش ۲۳، ۸ رجب ۱۳۲۵ ق، ص ۳.



## ظَلُّ السُّلْطَانِ كِه اَوْضَاع رَا

بِه زِيَان خُود مِي دِيد،

بَا اَرْسَال تَلْغَرَا فِی كُوشِيد  
نَظَر دُوسْتِي عِلْمَا وَا عِضَايِ

اَنْجَمَنِ رَا جَلْب كَنْد.

خَطَرِي كِه اَوْ اَيْنَك اِحْسَاس

مِي كَرْد، اِمْكَان اَز دَسْت رَفْتَنِ

اِمْوَالَش بُوْد كِه دَر صُورْت

نَفِي بَلَد شَدَن خُود و

فَرْزَنْدَانَش بَعِيد نَبُوْد

اَنْجَمَنِ حَكْم بَر تَصْرُف اِمْوَال و

دَارَايِي هَايِي بَدَهْد كِه اَوْ دَر طِي

نَزْدِيك بِه نَيْم قَرْن، اَنُهَا رَا دَر

اَصْفَهَانَ جَمْع اُورِي كَرْدِه بُوْد.

انجمن که ملجأ و دادرس همه بود، به خود اجازه می داد در هر کاری دخالت کند. حتی در دعوی طلب فردی اردستانی نام که مدعی بود از یک تاجر مسیحی (به نام ارزمانوف) که تحت حمایت قونسول روس بود: «از انجمن رجوع شد به حضرت والا ایالت کبری که از کارگزار و قونسولخانه تحقیق فرمایند تکلیف متظلمین از دست ارزمانوف چیست.»<sup>۳۹</sup>

\*\*\*

دور نیست مقداری از ناامنی هایی که در این زمان بر شهر و کل استان اصفهان سایه انداخته بود، ساختگی و بخشی از یک تسوطفه همیشگی و با سابقه ای باشد، که معمولاً در آن تاریخ و یا در هر زمان دیگری چیده می شد. هدف و انگیزه هم مشخص بود: ناتوان جلوه دادن نیروی دولت در اداره محل مأموریت و زمینه چینی برای برگرداندن حضرت والا ظلُّ السلطان که ایادیش همگی در عمل آرزوی برگشتن او را داشتند. دزدی ها می توانست شایعه باشد و حرکتی برای جو سازی علیه حکومت و آزار انجمن که در این برهه، به هم نزدیک شده بودند.

به یکباره در انجمن و شهر شایع شد که ظلُّ السلطان می خواهد به اصفهان بیاید. کسی گفت: «اگر ایشان بیایند چه زبانها که به قاطبه اهل اصفهان از رئیس

و مرؤوس برسد و چه مفاسدی که مترتب شود.» فریاد مردم برخاست که ما نمی خواهیم ایشان به اصفهان بیاید. بار دیگر شهر به هم برآمد و آشوبها در گرفت. حجة الاسلام کوشید مردم را آرام کند. از طرف مردم به مجلس، دولت و سفارتخانه ها تلگراف زدند. ظلُّ السلطان، واقعاً هنوز حرکت نکرده بود که کارگزارانش در شهر بنای بد رفتاری با مردم را گذاشتند. با تقدیم تلگرافی به کنسولگری روسیه، از سفیر آن کشور در تهران خواسته شد، خبر آمدن ظلُّ السلطان را اگر درست است تأیید کند وگرنه تکذیب. کنسولگری روسیه در اصفهان مردم را نپذیرفت - از ترس تحصن و پیامدهای آن - اما نمایندگانشان را به داخل برد و به تهران تلگراف کرد و پرسید که آیا می تواند در چنین اموری مداخله کند یا نه؟ در

شهر زد و خورد میان الوار (لرها) طرفدار ظلُّ السلطان و فداییان جریان داشت و تحصن در مساجد شهر برپا می شد.<sup>۴۰</sup> مستبدین و برخی از روحانیون مخالف که روزنامه انجمن آنها را با خوارج یکسان دانسته، فریاد برآوردند که احکام مجلس شورای ملی شرعی نیست و مطلقاً اهل مجلس و روزنامه نگاران و دبیرانشان بایی هستند.<sup>۴۱</sup>

از اصفهان تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره شد. در این تلگراف خطرات آمدن دوباره ظلُّ السلطان و جنایاتی که از هم اکنون به نام او توسط الوار و منشی باشی صورت می گرفت گوشزد نمایندگان مجلس گردید.<sup>۴۲</sup> تلگرافی که به سفارت روسیه شده بود، پاسخ رسید: خلاصه اش این بود که ظلُّ السلطان قصد ماندن و حکومت اصفهان را ندارد، می خواهد به قمیشلو که در بیست فرسخی شهر است برود و به املاکش سرکشی نماید. وی به دو سفارتخانه التزام داده بود که به اصفهان نرود و تنها چهل روز در قمیشلو اقامت کند. کنسول روس به مردم اطمینان خاطر داد که آنچه خواسته باشند انجام خواهد گرفت. اما اهل اصفهان آرام نشده

۳۷ و ۳۸ و ۳۹ - همان، صص ۴، ۶-۷.

۴۰ - همان، ص ۸.

۴۱ - همان، س اول، ش ۳۴، ۱۵ رجب

۱۳۲۵ ق. صص ۳-۱.

از دیگر کوششهای انجمن و به خصوص روزنامه آن، در این مقطع، توجه به امور فرهنگی است. روزنامه متوجه هست که بدون «تشکیل مدارس و ترویج و تشویق از معلم و متعلم» ترقی حاصل مملکت نمی‌شود. روزنامه با سودجستن از مراسمی، فرصت یافت از کوششهای فرهنگی انجمن و بزرگان شهر یاد کرده و آنها را برای افزایش این‌گونه خدمات تشویق نماید.

چنانکه به مجرد استماع حرکت ایشان متعرض کسانی که در تلگرافخانه رفته بودند شدند و ده نفر را مسجروح نمودند و از بعضی هم هنوز آثری نیست. و این مسأله به قسمی اسباب هیجان شهر و بلوکات شده که فعلاً که در انجمن مقدس نشستیم، قریب یکصد هزار نفر [!] حاضر و منتظم اند.» سران انجمن پس از تشریح اوضاع افزوده بودند که قدرت آرام کردن مردم را ندارند. فردای آن روز یکشنبه ۸ رجب - باز همین‌گونه بود و تمام بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و انجمن اجتماع می‌کردند. از تهران تلگرافی رسید: انجمنهای تهران هم با مردم اصفهان همراهی نشان داده بودند.<sup>۴۵</sup> روز دوشنبه، بسیاری از مردم «رهنان» هم به شهر آمده و فوج ملی آنها در میدان شاه مشق نظامی کردند. از مجلس شورای

و تلگراف دیگری به تهران مخابره کردند. ازدحام مردم بسیار بود و بازارها بسته. روز به روز هم بر تعداد معترضین افزوده می‌شد. روز شنبه ۷ رجب، انجمن تشکیل شد و رسیدگی به امور به‌خوبی پیش می‌رفت. از جمله انجمن از حکومت خواست که الواری را که ضاربین فداییان مشروطه بوده‌اند و در مسجد سید متحصن شده‌اند، تعزیر نماید.<sup>۴۳</sup>

از سوی امام جمعه خوئی و برخی از علمای دیگر مجلس شورا به دو برادر روحانی اصفهان تلگراف شد و به آنان اطمینان دادند که ظل السلطان قول داده است تنها برای سرکشی به املاکش خواهد آمد و قصد ماندن بیش از سه‌ماه را هم ندارد. در همین تلگراف ظل السلطان پذیرفته بود که گندم و دیگر موادی را که در اختیار دارد به قیمتی که انجمن معین کند در اختیار مردم بگذارد. اما فایده‌ای نداشت و مردم همچنان اصرار داشتند که شاهزاده به اصفهان نیاید.<sup>۴۴</sup>

به دنبال آن انجمن تلگرافی در جواب مجلس آماده کرد که به اتفاق مردم به تلگرافخانه برده شد: «عمده مقصود و مطلب عموم خلق اینکه با حرکت حضرت اقدس والا ظل السلطان، اشرار بستگان ایشان، اگرچه خود ایشان هم راضی نباشند، متعرض همه چسیزها می‌شوند و امنیت از خان و مان و ناموس نداریم.

ملی تلگرافی رسید. در این تلگراف که متنی طویل و لحنی شدید داشت، مجلس شورای ملی به نکوهش مردم اصفهان پرداخته و آنان را از جهالت بر حذر داشته بود. از آنجا که متن تلگراف دیدگاههای مجلس را در مورد حقوق افراد و اجرای قوانین و دستورات دولتی روشن می‌سازد، کامل آن را می‌آوریم:

«حضرت اشرف ارفع والا شاهزاده ظل السلطان از خاک پای همایون اجازه گرفته‌اند که موقتاً به سرکشی املاک خودشان با عیال به اصفهان مراجعت فرمایند. این اجازه همایونی را مجلس مقدس شورای سلی بدانفاق آراء تصویب نمود». در حقیقت مجلس اعلام می‌داشت که دستورات شاه اگر به تصویب نمایندگان مردم برسد لازم‌الاجرا می‌گردد. «حال از تلگراف واصله معلوم می‌شود جماعتی به تحریک مغرضین در این خصوص هیجان و اجتماع دارند. لازم شد به توسط جنابان مستطاب آقبایان حجج الاسلام و اعضای انجمن محترم به عموم اهالی گفته شود در مملکتی که به اصول مشروطیت اداره می‌شود، نسبت به آزادی اعمال مشروعه اشخاص، هیچ‌کس حق تعرض ندارد و هر کس یا هر جماعتی بخواهد به خلاف این رکن رکین مشروطیت انسدک

۴۲ و ۴۳ و ۴۴. همان، ص ۳-۵.

حرکتی کند در تحت همان نظر خواهد بود کد به مستردین و مخالفین قوانین مملکت مستوجه است، زیرا که قوانین موضوعه مملکت تابع میل و سلیقه هر فردی از افراد، اهالی یا جماعتی از آن نمی‌تواند باشد، بلکه اهالی باید مطیع قوانین باشند، اساس مشروطیت همه‌جا و همیشه ثابت و محکم و مستقیم است، عموم اهالی مملکت بدون استثناء باید در این شاهراه مقدس قدم زده بد سر منزل مقصود که اعلاء دین مبین و احیاء دولت قدیم ایران است نایل شوند، نه اینکه خواسته باشند جاده مستقیم سلامت و سعادت را با پیچ و تاب و هوی و هوس توفیق اعوجاج داده، به گسراهی و ذلت و ضلالت خود بیفزایند، مجلس شورای ملی که مرکز اختیارات و حافظ حقوق و حدود عامه است، نمی‌تواند متحمل شود که در نقطه‌ای از نقاط ایران، جماعتی مانع اغراض دیگران یا اسیر حیالت خود خواسته باشند به اصلی از اصول مشروطه صدمه زده، اختیاراتی که همه کس در همه‌جا و در عهده داشته است، در این دوره عدل و آزادی از شخص شخصیت حضرت والا ظل‌السلطان سلب شود. احتمال اینکه با تشریفات و رعایای ایشان به اصفهان اتباع و رعایای ایشان به تعدی و شرارت سلب امنیت از سایرین خواهند نمود به قدری از مراتب عالییه و مقامات عاقلانیه حضرت معظم‌الیه دور و از تصورات عقلانی خارج است که

این فقره را موضوع بحث قرار دادن هسمانا بسا جهالت عوام‌الناس ستجاهی شدن است. فقط محض اینکه عقلای آن مملکت در تکین نگرانی کسانی که آلت اغراض غیرواقعه شده‌اند، حرفی سوافق فهم آنان بگویند اطلاع داده می‌شود که حضرت والا بد شهر اصفهان ورود نکرده چندی در املاک خودشان بوده، به حکم دولت قسریاً به دارالخلافه مراجعت خواهند فرمود که اطلاعات و تجارب و سلیقه خود را در جلایل خدمات دولت صرف نمایند و تا مسیبات لازم تحصیل شده است که از کسانشان هیچ قسم تعدی واقع نشود، هر احتمال دیگری که به عزیمت حضرت معظم‌الیه داده شود، از روی غرض و افتراست و اقدامات مبنی بر غرض و فساد ابداً قابل اعتناء و استماع نخواهد بود. این نکته هم گوشزد اهالی بشود که مقررات دولت همین‌که به تصویب مجلس شورای ملی رسید لازم‌الاجراست و هر کس اطاعت او را فرض ذمه نداند متهم است. شورای ملی.»<sup>۴۶</sup>

تلگراف بسیار گویاست، برای همه جوانب درگیر در قضیه. گرچه احترام زیادی برای عمومی شاه قایل شده بودند، اما حقیقت داشت که بالاخره او یکی از شهروندان مملکت محسوب می‌شود و خود را مشروطه‌خواه هم خطاب می‌کرد. گرچه به مردم گفته شده بود که باید از قوانین مشروطه اطاعت کنند، اما به نظر روی صحبت بیشتر با مستبدین

بود. مردم که اعتراضی نداشتند. اتفاقاً آنها در پی کسب همین آزادیها بودند. خوب که دقت شود واضح می‌گردد که تذکرات بیشتر به حضرت والا داده می‌شد. هر چه بود مردم اصفهان باز هم روی خوش نشان نداده و دکاکین را نگشودند. علما را برداشته و فریاد می‌زدند که ظل‌السلطان را نمی‌خواهند. در تلگرافخانه دو تلگراف یکی از جانب مردم و دیگری از سوی تجار به تهران ارسال شد.

نکته ظریف آنکه، به نوشته روزنامه، مسلمانان وطن‌دوست غیرتمند مساجدی را که مستبدین در آنها انجمن نموده بودند، تظہیر کرده بودند.<sup>۴۷</sup>

انجمن ایالتی اصفهان نیز در جواب مجلس شورا به تهران تلگراف زد و اطاعت از اوامر مجلس شورای ملی را اذعان نمود. اما خاطر نشان ساخت که بر اساس همان قوانین مشروطه بهتر است مجلس کسانی را مأمور رسیدگی به شکایات مردم اصفهان کند.

ملک‌التجار هم که به علت عدم حضور در انجمن متهم به طرفداری از ظل‌السلطان شده بود، با ارسال عریضه‌ای به انجمن صریحاً اعلام داشت که مایل به آمدن شاهزاده به اصفهان نیست. وی معتقد بود که آمدن او به زیان ملک‌التجار است.<sup>۴۸</sup>

یک نکته ظریف دیگر در

۲۵ و ۴۶ و ۴۷- همان، ص ۷-۵.

همین زمان، مشکلی بود که بر سر اعزام ادیب‌التجار نماینده اصفهان در مجلس به وجود آمده و دستهایی در کار بود که نماینده تجار نتواند به تهران عزیمت کند. به نوشته روزنامه، زنان اصفهان با تشکیل اجتماعاتی صدا به اعتراض برداشتند که «اگر تجار و اهالی کار رفتن ایشان را ملاحظه و مسامحه مینمایند ما خودمان لچکهای خودمان را فروخته و توجیه نماییم و ایشان را راهی مینماییم» روزنامه نوشت: «ارف بر اهالی ماه»<sup>۴۹</sup>

با کوششهایی که از سوی انجمن و حکومت جهت ساماندهی وضع گندم شهر به عمل می آمد، نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری هم کاغذی به انجمن نوشت و ضمن ابراز وطن دوستی و قصد خدمت به نوع اعلام داشت جنس در بختیاری به وفور موجود است. منتهی به خاطر نبودن وسیله حمل، آوردن آن به اصفهان با مشکل مواجه شده است. چنانچه از اصفهان شترداران به بختیاری بروند، جنس آماده است. از سوی والی تأکید شد که شتردارها برای آوردن گندم به بختیاری حرکت کنند.<sup>۵۰</sup>

جریان شورش مردم اصفهان و عدم موافقت آنان با مسافرت ظل السلطان به شهرشان، هر روز، حادثه می گردید. اکنون به همه آن مشکلات، اعتراض مردم به حاجی اعتبار السلطنه رئیس تلگرافخانه هم افزوده شد. از روز پنجشنبه ۱۹ رجب مردم مدعی

بودند که این شخص همه تلگرافها و اعتراضات عمومی را به تهران گزارش نمی نماید و تنها تلگرافهای خاصی را ارسال می کند. تدریجاً رفتار مردم نسبت به او و دستگاهش تغییر کرده و زیانهایی به تلگرافخانه وارد کرده و خود او را به انجمن آوردند. معلوم شد که چنین نبوده و تیرالدوله - والی - هم تصدیق نمود که تلگرافخانه باز است.<sup>۵۱</sup>

تلگرافی از وزیر داخله - امین السلطان - به تیرالدوله شد، سراسر شکوه و تهدید مردم اصفهان. نکات عمده اش را می آوریم: «اخبار عجیبی از اصفهان در معامله ای که نسبت به تلگرافخانه شده است می رسد که نمی دانم مرتکبین اعمال چه تصویری می کنند... گویا کار دولت و مجلس را بازیچه تصور نموده و گمان می کنند که مساعدت دولت را در امور مشروعه و آسایش رعایای خود باید آلوده به این قبیل حرکات کرد...» به نظر تهران چنین آمده بود که آشوبهای اصفهان را علما راه انداخته و دامن می زنند: «همین تلگراف را مقرر بفرمایید خدمت حضرات حجج اسلام بخوانند.» سپس مردم را مورد عتاب قرار می دهد که چرا به تلگرافخانه و رئیس آن آسیب رسانیده اید. تلگرافخانه ای که خدمتگزار مردم و آسایشگاه آنهاست. «مسلمانان دولت حاضر به تمکین این حرکات ناصواب است و نه مجلس شورای ملی تحمل خواهد کرد و اگر فوراً و به

مجرد رسیدن این تلگراف آقایان حجج اسلام همراهی ننمایند که مرتکبین در منزل حکومت تسبیح شوند و خسارت تلگرافخانه غرامت شود... ناچار دولت به اقدامات سخت دست خواهد زد... مسن تصور نمی کنم که حضرات حجج اسلام در این قضیه بسد حضرت والا همراهی نکنند...»<sup>۵۲</sup>

علما درصدد ترضیه خاطر اعتبار السلطنه برآمدند و روزنامه کار مردم را تقیح کرد و آن را ناشی از جهالت و تفتین مستبدین دانست که می خواهند ریشه مشروطیت را بکنند.<sup>۵۳</sup>

عصر همین روز مردم به تلگرافخانه رفتند و شاهد سؤال و جواب نمایندگانشان با ظل السلطان که در تهران بود شدند. هر راهی که پیشنهاد شد مورد قبول مردم اصفهان قرار نگرفت. عاقبت حضرت والا گفت حال که مردم اصفهان ما را نمی خواهند، ما هم آنها را نمی خواهیم.<sup>۵۴</sup>

با این حال مردم باز اطمینان نداشتند. می گفتند تا از مجلس مقدس مرکزی و وزارت داخله اطمینان نیابند بازارها و کاروانسراها گشوده نخواهد شد. دست آخر علما از آنان خواستند به سرکارهای خود بروند.<sup>۵۵</sup>

۴۸ و ۴۹ و ۵۰ - همان، ص ۸.

۵۱ - همان، س اول، ش ۳۵، ۲۲ رجب ۱۳۲۵ ق. صص ۱-۲.

۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ - همان، صص ۲-۳.